



دکتر مهدی پرهام

# نوعی مصلحت اندیشی

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز  
ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست  
(حافظ)

که شیرازی هستم و همه افراد و محل‌های آن دیار را تقریباً می‌شناسم بقدری دلنشین بود که ساعتها می‌خندیدم و حالا هم هر وقت آنرا بیاد می‌آورم، حتی اگر تنها باشم، بلندبلند می‌خندم - داستان گویای نوعی مصلحت اندیشی است که ترس در مقابله با زور تعبیه کرده است. - اصولاً مصلحت اندیشی دو بعد مشخص دارد «ترس و تحمیل» که از سایر ابعاد آن بیشتر جلب نظر میکند - محافظه کاران ترس را در پوشش عقل پنهان میکنند و آنرا مصلحت اندیشی جلوه میدهند - زورمندان هم وقتی میخواهند اراده خود را بدیگران تحمیل نمایند آنرا مصلحت اندیشی می‌نامند، چون دیگران برای آن‌ها در حکم صغیران و سفیهانند و ایشان مانند یک قیم دل سوز خود را موظف و مسئول در صلاح اندیشی می‌پندارند - در تاریخ بسیار دیده شده است که

- مدیر عامل رادیو تلویزیون ملی ایران که گویا بر اثر مخالفت با سانسور استعفا کرده است، دو هفته قبل در یک محاسبه تلویزیونی وقتی پرسش کننده از ایشان درباره سانسور اخبار سئوالاتی کرد، ایشان ضمن بیانات خود در معنای واژه فرنگی سانسور که به «ممیزی» ترجمه شده است گفتند: عده‌ای هم آنرا به «مصلحت اندیشی» ترجمه و تفسیر کرده‌اند - من بشنیدن این ترجمان که در آن نوعی محافظه کاری آمیخته به تخطئه چون ضرب‌المثل مشهور «انشاءالله گربه است» نهفته بود، بیاد داستان شیرینی افتادم که پانزده سال قبل یکی از دوستان شیرازی با نکته سنجی و ظرافت خاص برایم تعریف کرد - چون خود این دوست در ماجرا شرکت داشت، وقتی آنرا تعریف میکرد و از قهرمانان داستان و محلی که اتفاق در آنجا رخ داده بود نام میبرد، برای من

فرمانروائی سبک اندیشه ولی زورمند برای خردمندان و عالمان صلاح اندیشی کرده و مصلحت آنان را در این دیده که در صف حمالان و رفتگران ب مردم خدمت کنند و صلاح حمالان و رفتگران را در این تشخیص داده که به پژوهش و تتبع بنشینند - و چون خدمت بخلق خدا بهر شکلی که باشد خدمت است ناچار نباید برای هیچکس جای اعتراض و گله‌ای باشد، بعکس باید شکرانه نعمت بجای آورده شود که توفیق خدمت نصیب شده است. - از این قبیل صلاح اندیشیها که گاهی انسان از فرط حیرت و تأثر در اشک می‌نشیند و گاهی از فرط بلاهت و سبک سری مصلحت‌اندیش سراپا خنده میشود در تاریخ ملل و نحل زیاد است - تمام دیکتاتورهای نامی جهان افراد ملك خویش را صغیران و سفیهان می‌پنداشتند و برای سعادت و رفاه آنان مصلحت اندیشی میکرده‌اند - نه فقط دیکتاتورها ، بلکه گاهی فرزانه‌گانی چون حافظ هم ب فکر مصلحت اندیشی دیگران افتاده‌اند منتهی حوزه عمل اینها محدود به یاران و دوستان است:

### مصلحت دید من آنست که یاران همه کار بگذارند و خم طره یاری گیرند

که ای کاش تمام مصلحت اندیشی‌ها از این دست بود - این مصلحت اندیشی که در حکایت دوست من ملاحظه خواهید فرمود از نوع آنهایی است که ترس آنرا بوجود آورده‌اما ترسی که با خدعه آمیخته شده است و یکی را از دام میرهاند و دیگری را به دام می‌اندازد ، در حقیقت خدعه مصلحت آمیز است ، مثل دروغ مصلحت آمیز که شیخ اجل سعدی علیه‌الرحمه آنرا بر راست فتنه انگیز ترجیح داده است - معمولا این نوع صلاح اندیشی بهنگامی که طرف در مقابل پیشنهاد حریف زورمندی قرار میگیرد و دو راه انتخاب بیشتر ندارد و نعم البدلی (آلترناتیو) جز انتخاب یکی از این دو راه برایش نیست اتخاذ میشود زورمندی دست پر گوی ثروتمندی گذاشته و او را در انتخاب مال یا جان آزاد گذاشته ، ثروتمند مال خود را میدهد و جان سلامت میبرد یا شخصی مال دوست در مقابل زورمندی هرزه و شهوت باره قرار میگیرد و با تسلیم ناموس و شرف خود به خفت و خواری تن میدهد ولی در مقابل اموال خود را محفوظ نگه میدارد - مصلحت اندیشی در حکایتی که ملاحظه خواهید کرد از این دست است با این تفاوت که برای حفظ مال و اموال از ناموس و شرف دیگری استفاده شده است - کاری که اغلب ثروتمندان بهنگام گرفتاریهای جانی و مالی انجام میدهند و دیگران را قربانی میکنند و نمونه های فراوان آنرا هم در سال های اخیر که جنون ثروت اندوزی مردم را گرفته در طبقات بالا مشاهده کرده‌ایم - آن دوست نقل میکرد که شبی در یکی از باغهای وحشی شیراز بعشرت نشسته بودیم - خوانندگان عزیز باید بدانند که اصولا باغ رفتن در اصطلاح مردان عشرت طلب شیراز یعنی با می و مطرب وزن شب یا روزی را در باغ بسر آوردن که البته منظور از زن ، همسر و محارم انسان نیست و شامل زنهایی نمیشود که با شوهران و اقوام و دوستان خود به پیک نیک میروند - زنی که در این محافل حضور دارد مکمل مطربهاست و برای رقصیدن و احیانا تنوع دادن به زندگی يك نواخت زناشوئی در سابق بوده است ، اینکه میگویم در سابق به این علت است که حالا زندگی زناشوئی بکنواخت نیست و معاشرت زن و مرد با سایرین در تمام شئون زندگی میسر است و نقش زن منحصر به کار منزل

و ایفای فریضه همبستری نیست و با مردان در همه امور برابری میکند، وانگهی امروز بقدری کار روزانه و گرفتاریها زیاد است که دیگر فرصت و فراغت آنچنانی دست نمیدهد که انسان به عشرت بنشیند - در قدیم به عشرت نشستن مردان متاهل بصورت يك ضرورت از طرف همسران آنها پذیرفته شده بود و آنرا وسیله نگهداری مرد و پایداری کانون خانواده میدانستند و حتی برای زنانی که مورد علاقه شوهرانشان بود هدیه میفرستادند و همین باعث میشد تا زن روسپی در مهرورزی آنقدر پیشی نرود که کانون خانواده را متلاشی نماید - امیدوارم آزاد زنان امروز اینکار را حمل بر ست عنصری و حقارت زنان مقید آن روز ننمایند و زمان را فراموش نکنند - و اما روسپیان آن روز نظیر خود فروشان و گوش بر هائی که امروز بصورت هنرمندیا آنهایی که از حریم خانوادگی برای بازار گرمی و شیادی بهره‌وری مینمایند نبودند زنان با معرفت و دلبازی بودند که در آن روز آزادی معاشرت را بر قیود خانه نشینی ترجیح داده بودند و نقشی مانند نقش «گیشا» در زاین داشتند و اغلب در جشنهای خانوادگی هم برای رقصیدن دعوت میشدند و با خانواده‌ها رفت و آمد داشتند و از معاشرت آنان ننگ و عاری نبود -

همینطور که اشاره کردم داستان مربوط به پانزده سال قبل است که در شیراز هنوز میشد به عشرت نشست و مکانی برای اینکار بود ، ولی حالا دیگر از آن زنان با معرفت و از آن باغهای وحشی اثری دیده نمیشود - باغهای وحشی حداقل سی چهار هزار متر مساحت داشتند، انسان وقتی زیر درختان آنها می‌نشست واقعا حد و مرزی در اطراف خود نمی‌دید چون دیوار باغ از پشت انبوه درختان معلوم نبود و سطح باغ طوری پوشیده از سبزه های خودرو و هزاران علف معطر بود که چشم جای دیگر را نمی‌دید. گرداگرد انسان جویبارهای متعددی در بسترهای طبیعی خود می‌غلطتید و زمزمه میکرد و اطراف آنها در فصل بهار پر از پونه و بنفشه‌های وحشی بود - خصوصیت اصلی این باغهای وحشی بوته‌های درهم و انبوه گل سرخ (گل محمدی) و بلبلهایی بود که در آنها لانه می‌گذاشتند و شبها کنار گلها نغمه سرائی میکردند، روزها هم فضای باغ از نوای آنها پر بود و اگر نوازنده‌ای ساز میزد آنها شورا انگیزتر میخواندند - امروز بجای آن باغهای وحشی باغهای متمدنی احداث شده است که در واقع خانه‌های بزرگی هستند و نمیشود آنها را باغ گفت، اثری از بوته‌های گل سرخ در آنها دیده نمیشود و طبعاً بلبلی هم در آن نیست - آنها را چمن و رز و درختهای تزئینی آراسته‌اند و جوئی در يك بستر باریک سمنتی یا سنگی بدون زمزمه و هیاهو می‌کنند که بنظر مصنوعی می‌آید ، بطور کلی از هر سو که نگاه کنید رابطه انسان با طبیعت قطع شده است - صدای موتور پمپها و آهنگ يك نواخت ماشین های آب فشان در میان چمنها لطف طبیعی را از گل و سبزه گرفته و حضور منحوس تکنولوژی را همه جا محسوس کرده است و انسان خود را بیشتر در پارک شهر حس میکند تا در باغی که سعدی در اول اردیبهشت ماه جلالی تحریر گلستان را آنجا آغاز کرد و بر گلبرگ گلهای سرخ آن شبنم بهاری را چون در و لثالی نظاره مینمود. -

### اول اردیبهشت ماه جلالی

بلبل گوینده بر منابر اغصان

بر گل سرخ از نم افتاده لثالی

همچو عرق بر عذار شاهد غضبان

این خانه های باغ نما نمیتوانند همطراز باغهای جعفرآباد و گلگشت مصلی شود که حافظ در آنها زیباترین تراوش فکری آدمی را به دنیا عرضه کرده است. -  
شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست

صلای سرخوشی ای صوفیان باده پرست  
بیار باده که در بارگاه استغناء  
چه پاسبان و چه سلطان، چه هوشیار و چه مست

شکوه آصفی و اسب باد و منطق طیر  
بیاد رفت و از او خواجه هیچ طرف بنست

- یاد شیراز مرا بحاشیه برد و حکایت آن دوست ناگفته ماند - او نقل میکرد که در یک شب مهتابی اردیبهشت ماه با دوستان در یکی از باغهای وحشی شیراز به عشرت نشسته بود - درین مجالس همانطور که اشاره رفت، می و مطرب وزن پایه گذاران مجالسند و کمبود یکی از آنها مجلس را بهم می زدند - مطربهایی که آن شب دعوت شده بودند، جلال و منوچهر بودند، این دونفر از نوازندگان کلیمی مشهور شیرازند و اغلب در طهران می آیند در رادیو تلویزیون برنامه اجرا میکنند - شرح جزئیات آن شب آن طور که دوست عزیز من میگفت یک کتاب است، معلوم است در یک شب مهتابی اردیبهشت ماه شیراز که جوش گل سرخ است و بلبل از سرشب تا صبح غوغا میکند با دوستان یکدل و یک جهت و مه پیکران سیمین بر و شیرین حرکات چه میگذرد! - دوستم میگفت در اوج لذت و بی خبری بودیم که دوستی وارد شد و همراهش مردی سپاهی بود که با شمشیر و چکمه و واکیسل بند آراسته شده بود، حضور او مجلس را آنا از حرکت انداخت.

- در این مجالس یک ناآشنا با این هیئت مثل کابوس بر همه سنگینی میکند و هر کسی را در لاک خود فرو می برد - شرح حرکات و رفتار نایب و باده گساری بی تناسب او و عربده هایش نگفتنی است، اجمالا اینکه کسی در مجلس نماند و همه به بهانه ای در رفتند - رفیقم میگفت من ماندم و دوستی که او را همراه آورده بود و مطربها، نایب پس از این که ساعتها مطربها را وادار کرد که تصنیف های جاهلانه بنوازند آخر سر تمنائی داشت که درام آنشب را بوجود آورد - حضرت انحراف جنسی داشت و میخواست به جوانک ضرب گیر تجاوز کند - گفتگویش با جلال ساز زن که در حکم پدر ضرب گیر بود در عین بی شرمی شنیدنی بود و اگر عفت قلم اجازه میداد و آنطور که دوستم نقل میکرد نقل نمایم، آنوقت می دیدید که سطح صلاح اندیشی

چقدر گسترده است و چه ارتفاع قابل ملاحظه ای دارد! ...  
جبهه گیری توام با ترس جلال و پنهان شدن منوچهر پشت سر او و زار زار گریستنش منظره ای بوجود آورده بود که خود باید علیحده موضوع یک کمدی درام کردند - خلاصه نایب شمشیر را از غلاف بیرون کشید و گذاشت روی پوست کاسه تار و یک پایش را هم گذاشت روی بدنه تمیک و به منوچهر گفت: ... فلان فلان شده ... حالا می آئی بریم پائین باغ گردش کنیم یا اینهارا لت و پار کنیم؟ ... البته گردش پائین باغ گردش از نوع تفریحات سالم نبود که بیچاره پسرک در نیمه های شب از آن استقبال کند، عواقب نامطلوبی داشت که جلال خیلی خوب از آن باخبر بود - مع هذا برای نجات باز و ضرب که نایب ممکن بود در یک حرکت آنها را له و لورده کند، جلال تصمیم خود را گرفت - این جا همان مرز مقاومت و تسلیم است - جایست که شخصیت ها شکل میگیرند و متولد میشود یا فرو میریزد و نابود می گردد - بیچاره جلال هفته قبل چشم از جهان فرو بست سالها بود که از ساختن شخصیت انصراف حاصل کرده بود، شغلی که انتخاب نموده بود برایش فرصت سازندگی نمیگذاشت! ... برای او لحظه حیات و ممات بود، ساز و ضرب یعنی زندگی و ادامه آن و نابودی آنها یعنی بیکاری و مرگ قدریچی ....

.. جلال دیگر به نایب حرفی نزد فرمانده ای بود که جنک را باخته بود، برگشت به منوچهر که پشت سرش پنهان شده بود بالهجه غلیظ کلیمی های شیرازی گفت: منوچهر، برو خدمتشون، صلاته میدونم (صلاح را میدانم) - که البته ما نگذاشتیم این «صلاح اندیشی» به مرحله عمل در آید، قداره را از نایب گرفتیم و او را با اجازه دوستی که او را همراه آورده بود طناب پیچ کردیم و در اطاق دیگر خوابانیدیم تا مستی بکلی از سرش بپرد و هوس نکند شب دوباره بسراغ پسرک ضرب گیر برود - مصلحت اندیشیها، درین روزگاران بیشتر از همین نوع است و در مورد سانسور خیال میکنم کاملاً قالب باشد - با در نظر گرفتن جوانب مختلف این داستان بخصوص بیانات شریفه و طاهر سرکار نایب و مصلحت اندیشی در محیط کاملاً آزاد که از هر جهت برای ساز زن بیچاره فراهم بود، خیال میکنم ترجمان سانسور به «مصلحت اندیشی» یک برگردان فوق العاده اصیل باشد و باید بجای ممیزی معمول گردد و سانسور بکلی ممنوع الاستعمال شود!

